

روایت یکی از مسئولان غواصان و اطلاعات عملیات لشکر ۲۱ امام رضا (ع) از عملیات کربلای ۵

# ۱۲ هزار شهید برای پیروزی

را پس می دادی، بعد لباس پاسداری را به تن می کردی. یادم هست بر خسی طایفه های کرد آن قدر با بچه های سپاه دشمن بودند که در عروسی هایشان به جای گوسفند یک پاسدار ذبح می کردند و برایشان افتخار بود. بچه های ما، در چنین شرایطی از میهنشان دفاع کردند.

## اولین عملیات آبی - خاکی

این جانباز ۳۵ درصد ادامه می دهد: وقتی می خواهم از عملیات های کربلای ۵ و ۴ بگویم، بدنم کمی به عقب تر بر گردیم، همان سال هایی که می خواستیم اولین عملیات آبی - خاکی را انجام دهیم، اسفند ۶۲، عملیات خیبر. آن زمان، وقتی می خواستیم پیمان را داخل قایق بگذاریم، به داخل آب می افتادیم. شنا هم فقط در حد ۳ متر می رفتیم. هیچ یک از ما آمادگی لازم را برای اجرای این طور عملیات ها نداشتیم. در عملیات بدر، اسفند ۶۳، بلم رانی و قایق سواری رایاد گرفته بودیم و ۲۰ غواص داشتیم. سال بعد، در عملیات والفجر ۸ می توانستیم از ارنود عبور کنیم. لشکر ۲۱ امام رضا (ع) در این عملیات ۱۰۰ غواص داشت و در عملیات کربلای ۴ تعداد غواصان این لشکر به ۸۰۰ نفر رسیده بود. او تاکید می کند این آماری که می گوید فقط مال لشکر ۲۱ امام رضا (ع) است.

## ۶۰۰ شهید یا ۶ هزار شهید

وقتی قرار است از کربلای ۵ حرفی به میان بیاید، ناخود آگاه خاطرات کربلای ۴ هم مرور می شود، عملیاتی که رزمندگان از ۴۰ روز تا ۹ ماه برایش آموزش دیده بودند. هر چه به روزهای عملیات نزدیک تر می شدند، شرایط سخت تر می شد. عملیات کربلای ۴ در سوم دی ماه سال ۶۵ با رمز «محمد رسول...» آغاز شد. منطقه عملیات در حد فاصل پنج ضلعی در شمال شلمچه تا چهار کیلومتری انتهای جزیره جنوبی قرار داشت. بنا بود عملیات از دو محور شلمچه و ابوالخصیب با هدف بصره طرح ریزی شود. عبور از بین جزایر ام الرصاص و بوارین، تاکتیک ویژه عملیات کربلای ۴ بود اما با افشای عملیات، خط شکن ها را گرفتند و این عملیات شکست سختی برای ایرانی ها بود به طوری که آن ها پس از حدود یک روز از آغاز عملیات، بابه جا گذاشتن تلفات، عقب نشینی کردند.

او تعریف می کند: همه چیز خوب پیش می رفت تا اینکه شب عملیات متوجه شدیم عملیات لورفته است. غواص ها که غافل گیر شده بودند، بدون دفاع در آب هدف گلوله دشمن قرار گرفتند و در این شب، به نظر من، حدود ۶۰۰ تا هزار نفر شهید دادیم. اینکه می گویند شش هزار شهید اشتباه است. من هر چه منابع را بررسی کردم، دیدم این

بگیریم. چهار ماه اولی که در جبهه بودم، ۱۲۰ عکس گرفتم. یک روز محمود قمری یکی از هم محله ای هایم را دیدم. قیافه خاکی و زو لیده ای داشت. او یکسره در خط بود. می خواستم با او هم عکس یادگاری داشته باشم. قیافه او بر عکس من بود. برای همین، پرسیدم در کدام قسمت است. جواب داد: اطلاعات عملیات. وقتی معنایش را پرسیدم، جواب داد: جایی که شهید، مفقود یا اسیر می شوی و در هر حال، هنگام عملیات، کسی از تو خبر ندارد. با خودم فکر کردم چقدر جالب! این کار به هیجانات من نزدیک تر است. برای همین، ماجراجویی ام به این سمت رفت و دفعه بعد که از مرخصی آمدم، به واحد اطلاعات عملیات رفتم و مخابرات را رها کردم.

## به دنبال ماجراجویی رفتم

علاقه آدم چقدر زود به زود تغییر می کند. قبل از اینکه او به جبهه برود، دروازه بان تیم فوتبال نوجوانان در کاشمر بود. برای همین، تمام هم و غمش در لباس ورزشی و دستکش خلاصه می شد. وقتی به جبهه رفت، ابتدا دوربین عکاسی گرفت تا خاطراتش را ثبت و ضبط کند و حالا که محمود را دیده، شیفته گمنامی او و سر و صورت خراش خورده و خاکی اش شده است. او تعریف می کند: ۲۱ مرداد ۱۳۶۲ دوباره اعزام شدم. این بار به واحد اطلاعات عملیات رفتم و تا آخر جنگ در لشکر ۲۱ امام رضا (ع) ماندم. کم کم هیجانات و احساسات ماجراجویانه جای خودش را به چیزهای دیگری داد که تا آن زمان درک درستی از آن ها نداشتیم. فهمیدم بحث جبهه از آرتیست بازی و ماجراجویی فراتر است. جبهه خودش حال و هوای بچه ها را تغییر می داد. بعد از مدتی به توصیه دوستانم وارد سپاه شدم که تا سال ۱۳۶۵ خانواده ام هم از این موضوع بی خبر بودند.

## ذبح پاسدار در مراسم عروسی

اینجای صحبت که می رسد، سکوت می کند و با صدایی آهسته، که انگار خاطراتش را مرور می کند، می گوید: آن زمان مثل حالا نبود. بچه های سپاه لباس نمی پوشیدند تا شناسایی نشوند. از طرفی هم لباس سپاه قد است داشت. حدود دو الی سه سال باید امتحانت

برای همین، دوست داشتم کارهای آرتیستی در جبهه انجام بدهم. برای رسیدن به این خواسته ام به واحد مخابرات رفتم. از نظر من، آنجا واحدی بود که در آن با فرماندهان در ارتباط بودیم، اطلاعات و اخبار را می دانستیم، بی سیم داشتیم و احساس می کردیم شخصیت ویژه ای هستیم. حدود سه الی چهار ماه در واحد مخابرات بودم. «والفجر» مقدماتی و «الفجر» یک.

## ۴ ماه ۱۲۰ عکس گرفتم

این روزها بعضی از جوانان موبایل به دست به دنبال سلفی گرفتن هستند. بر خسی آن ها را سرزنش می کنند اما «آرام» متفاوت از دیگران به این موضوع نگاه می کند و به آن ها خرده نمی گیرد. او می گوید: شاید آن زمان موبایل نداشتیم تا در جبهه سلفی بگیریم اما دوربین عکاسی داشتیم تا یک سره عکس یادگاری

صفائی - دی ماه ۶۵ خاطرات زیادی از روزهای جنگ در دلش دارد. خاطراتی که غبار غم را بر سینه رزمندگان هشت سال دفاع مقدس می گذارد و روزهای تلخ شهادت غواصان را در ذهنشان مرور می کند. ۱۹ دی ماه ۳۱ سال قبل، آغاز عملیات کربلای ۵ را کسی از یاد نبرده است. عملیاتی که به عشق شهیدای کربلای ۴ شکل گرفت. به مناسبت سالگرد این عملیات بزرگ در کنار «علیرضا آرام» ساکن محله خرمشهر می نشینیم تا خاطراتش را از آن روزها بر ایمان بگویند.

## دوست داشتم کارهای آرتیستی انجام بدهم

چقدر ساده حرفش را شروع می کند. از چیزهایی می گوید که واقعیت دارد و کمتر کسی درباره آن هال به سخن گشوده است. از اینکه در سال ۱۳۶۱ در سن هفده سالگی از روی احساسات و شور و شوق جوانی به جبهه می رود زیرا می خواهد درست مانند هنرمندان سریال های اکشن نقش اول داشته باشد و شخصیت مطرحی باشد. او می گوید: دفعه اولی که به جبهه رفتم بیشتر احساسات و هیجانات دوران نوجوانی بر من قالب بود.

آن زمان موبایل نداشتیم تا در جبهه سلفی بگیریم اما دوربین عکاسی داشتیم تا یک سره عکس یادگاری بگیریم

